

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال چهاردهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۲، شماره مسلسل ۵۳

امام کاظم **7** و سازمان وکالت

تاریخ تأیید: ۹۲/۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱۵

محمد رضا جباری *

سازمان وکالت، مجموعه‌ای متشکل از امامان معصوم **7** و عده‌ای از پیروان نزدیک و وفادار آنان بود که با همکاری یکدیگر، تشکیلات هماهنگ و منسجمی را پدید آوردند تا با اتکاء بر آن پیشبرد اهداف دینی خود را محقق سازند. وظایف این سازمان به امور مالی منحصر نبود و وظایف سیاسی، دینی و ارشادی را نیز شامل می‌شد. این تشکیلات از نیمه دوم عصر امامت، یعنی از زمان امام صادق **7** به بعد آغاز به کار نمود و رفته رفته دارای نظم و گستردگی و هماهنگی بیش‌تری شد و تا پایان عصر غیبت صغرا استمرار داشت. در عصر امام کاظم **7**، این سازمان با مشکلاتی همچون دستگیری و شکنجه حضرت و برخی از وکلا مواجه شد، ولی نواحی زیر پوشش وکلا و محدوده اقتدار آنان با تشدید فعالیت‌ها گسترش می‌یافت. وکلای آن حضرت در نقاطی مثل کوفه، بغداد، مدینه، مصر و برخی نقاط دیگر به فعالیت مشغول بودند. آن حضرت با وجود حبس و فشارهای موجود، توانستند تشکیلاتی را که پدر بزرگوارشان

* دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی **7**.

تأسیس کرده بودند، نه تنها حفظ کنند بلکه آن را گسترش دهند. در پژوهش حاضر، جایگاه و وضعیت این سازمان در عصر امام کاظم 7 و نیز نقش آن حضرت در حفظ و گسترش آن بررسی خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: امام کاظم 7، سازمان وکالت، عصر امامت، شیعیان، گسترش تشیع.

مقدمه

از عصر امام صادق 7 به بعد، با توجه به گسترش تشیع و مناطق شیعه‌نشین و مقتضیات و ضرورت‌های موجود، تشکیلاتی ایجاد شد تا بدان وسیله، امامان با سهولت بیشتری بتوانند با شیعیان در دورترین نقاط عالم اسلامی مرتبط باشند و شیعیان نیز از طریق این تشکیلات، بتوانند نیازهای شرعی و دینی خود را مرتفع سازند. این تشکیلات، رفته‌رفته دارای نظم و گستردگی و هماهنگی بیشتری شد تا آن‌جا که در بعضی از اعصار همچون عصر امامین عسکریین و سپس عصر غیبت، به اوج گسترش و انسجام رسید و غالب نقاط شیعه‌نشین آن زمان در عالم اسلامی را زیر پوشش قرار داد. پژوهش حاضر، به بررسی نقش امام کاظم 7 در ارتباط با سازمان وکالت می‌پردازد. پرسش‌هایی که در این زمینه وجود دارد، عبارت است از:

۱. نقش امام کاظم 7 در تأسیس سازمان وکالت چه بوده است؟
 ۲. وکلای آن حضرت چه تعداد، چه کسانی و دارای چگونه شخصیت و عملکردی بوده‌اند؟

۳. وظایف وکلا چه بوده است؟

۴. فعالیت وکلا در کدام نقاط بوده است؟

۵. شیوه‌های ارتباطی امام کاظم با وکلای خود و از طریق آنان با شیعیان چگونه بود؟

۶. کدام‌یک از وکلا پس از آن حضرت به انحراف گراییدند؟

معرفی سازمان وکالت

در نیمه دوم دوران امامان معصوم یعنی از عصر امام صادق **۷** به بعد، شاهد فعالیت نهادهای دینی و اجتماعی هستیم که بی‌توجهی به آن، ظلمی فاحش در حق معصومان **۱۰**، و نشانگر فقدان شناخت دقیق اوضاع عصر آن بزرگواران و چگونگی مجاهدت آنان و یاران مخلصشان خواهد بود. عملکرد مدبرانه امامان معصوم **۱۱** پس از حادثه خون‌بار کربلا، روند رو به رشدی را برای شیعیان و مناطق شیعه‌نشین فراهم آورد؛ به گونه‌ای که با وجود فشارهای فزاینده اموی و عباسی بر شیعیان و امامان معصوم **۱۲**، تشیع نه تنها نابود نشد، بلکه مسیر تبدیل نهالی نوپا به درختی تناور را پیمود. یکی از مهم‌ترین ابزار در اختیار معصومان، راه‌اندازی و بهره‌گیری از وکلا و نمایندگانی بود که از سوی امامان معصوم، مأمور اقامت و ایفای نقش در نواحی شیعه‌نشین بودند. با توجه به ساختار این تشکیلات و نوع مأموریت و عملکرد وکلا، می‌توان متناسب با مقتضیات و وضعیت آن دوره، نام «سازمان وکالت» را بر این تشکیلات اطلاق کرد. این سازمان، همچون مجموعه‌هایی که به‌طور سازمان‌یافته و نظام‌مند در پی انجام دادن هدفی مشترک هستند، دارای شالوده‌ای منظم و منسجم بود. این ساختار و شالوده را به مثابه هرمی می‌توان تصور کرد که بالاترین بخش آن را رهبری سازمان، (یعنی امامان معصوم) تشکیل می‌داد و به ترتیب به سمت قاعده هرم، ابتدا وکلای ارشد و سپس وکلای نواحی مختلف قرار داشتند.

این سازمان که به ظاهر برای جمع‌آوری و تحویل وجوه و حقوق شرعی همچون خمس، زکات، نذرها و همین‌طور هدایای شیعیان به ائمه تأسیس شده بود، در کنار این مهم، وظایفی دیگر داشت از جمله: نقش علمی و دینی، نقش ارشادی در معرفی امام معصوم پس از شهادت امام پیشین، تحویل نامه‌های حاوی سؤالات شرعی و درخواست‌های شیعیان از امامان به محضر آنان و متقابلاً دریافت و تحویل پاسخ آن‌ها به شیعیان، رفع اختلافات و منازعات شیعیان و غیره.

امام معصوم در این تشکیلات، رهبر سازمان تلقی می‌شد و وکلای برجسته‌ای که از آن‌ها با عنوان سر وکیل یا وکیل ارشد می‌توان یادکرد، نقش نظارت بر عملکرد وکلای نواحی مختلف را ایفا می‌کردند. گاهی مناطق شیعه‌نشین، بر حسب میزان و کیفیت تجمع شیعیان، به چندین منطقه کلی تقسیم می‌گردیدند و هر منطقه، به وکیلی خاص و برجسته سپرده می‌شد که نقش نظارتی بر کار سایر وکلا را نیز بر عهده داشت. امامان معصوم نقش رهبری خود بر این سازمان را به نحوی دقیق اعمال می‌نمودند. از جمله مواردی که آنان انجام می‌دادند عبارت است از: نصب وکلا به مقام وکالت و معرفی شخصیت و جایگاه آنان، تعیین جانشین برای وکلایی که از دنیا رحلت می‌کردند و یا به منطقه‌ای دیگر منتقل می‌شدند، نظارت بر عملکرد وکلا، منع آنان از تداخل در امور یکدیگر و تعیین قلمرو فعالیت هر یک، مؤاخذه و حساب‌رسی از وکلای فاسد و خائن، آگاه نمودن شیعیان و سایر وکلا از کذب دعاوی دروغین وکالت و باییت و عزل، لعن و طرد این مدعیان دروغین، و تأمین مالی و دینی وکلا.

در این سازمان، برای برقراری ارتباط ائمه با وکلا و شیعیان، و ارتباط وکلا با یکدیگر، از ابزارهای خاصی استفاده می‌شد. گرچه ارتباطات رو در رو و مستقیم و ارتباطات مکاتبه‌ای، هر دو وجود داشت، برای رعایت اصل تقیه و پنهان‌کاری، در مواردی که ارتباط حضوری خطرناک بود، ارتباطات غالباً شکل مکاتبه‌ای داشت و در قالب نامه‌ها و توقیعات ائمه انجام می‌گرفت. توجه به حجم زیاد این توقیعات و نامه‌ها در منابع روایی، اهمیت و ترجیح این روش را نسبت به ارتباط مستقیم روشن می‌کند. امامان شیعه، به ویژه در دوران شدت‌گیری جوّ اختناق و فشار، معمولاً از تماس مستقیم و برخورد مشافهه با شیعیان و حتی وکلایشان پرهیز داشتند. این نکته به ویژه در عصر امامین عسکریین بیش از هر زمان دیگر محسوس است. از این رو، مسأله توقیعات و محتوا و کیفیت ارسال آن‌ها، از مسائل مهم مبحث سازمان وکالت محسوب می‌شود.

همراه با روش مکاتبه‌ای، در بسیاری مواقع، شیعیان و وکلا، به صورت حضوری با امامان ملاقات می‌کردند و راهنمایی‌های لازم را دریافت می‌داشتند. چنان‌که موسم حج،

بهترین موقعیت برای تماس اعضای این سازمان با یکدیگر و با امام، دور از چشم حکومت‌های ظالم بود.

دوره فعالیت سازمان وکالت از عصر امام صادق تا پایان دوره غیبت صغرا ادامه داشت. متأسفانه، عواملی که در طول تاریخ، سبب از بین رفتن اطلاعات تاریخی در عرصه‌های گوناگون شد، دامان مباحث مربوط به سازمان وکالت را نیز گرفت و نتیجه آن شد که امروزه تنها به اسامی و عملکرد بخشی از وکلای ائمه دسترسی داریم. بر اساس پژوهش انجام گرفته در این زمینه، اسامی نزدیک به یکصد تن از وکلا در طول دویست سال فعالیت آن قابل شناسایی است.^۱

با وجود دقت و تأکید امامان بر سلامت اعتقادی و اخلاقی وکلا، اما طبع ذلت‌پذیر بشری، موجب انحراف معدودی از آن‌ها شد که بعضی از آن‌ها از وکلای امام کاظم بودند. مهم آن که امامان معصوم با بروز انحراف در وکلا، بلافاصله با آنان برخورد لازم و متناسب را انجام می‌دادند.

مؤسس سازمان وکالت؛ امام صادق ۷ یا امام کاظم ۷؟

در این جا با این پرسش مواجه‌ایم که تاریخ آغاز فعالیت تشکیلات وکالت، مربوط به عصر کدامین امام معصوم و به ابتکار کدام یک از آن ذوات مقدسه بوده و نقش امام کاظم ۷ در این زمینه چگونه بوده است؟

از شواهد موجود، چنین برمی‌آید که سابقه تشکیلات وکالت به دوره امامت امام صادق ۷ بازمی‌گردد. گرچه در متون روایی و تاریخی، به اسامی وکلایی برای معصومان قبل از امام صادق ۷ نیز برمی‌خوریم، وکالت در این دوره‌ها در مفهومی غیر از معنای آن در پژوهش حاضر مطرح بوده است.^۲ وکالت به مفهوم «نمایندگان ائمه برای انجام دادن یک سلسله وظایف خاص در میان شیعیان» در واقع از عصر امام صادق ۷ به بعد پدید آمده است.

اما جای این پرسش باقی است که چرا سابقه چنین تشکیلاتی را در عصر امام باقر **7** و دوره‌های قبل از ایشان نمی‌یابیم و از سوی دیگر، چرا معتقدیم که این تشکیلات از عصر امام صادق **7** - و نه عصر امام کاظم **7** - آغاز به فعالیت کرده است؟

برای پاسخ به پرسش اول، باید به دو نکته توجه کرد: نخست آن که تعداد شیعیان و میزان گسترش آن‌ها در مناطق مختلف، آن قدر نبود که به اعزام نماینده و وکیل از جانب امام باقر **7** و امامان پیش از ایشان احساس نیاز شود.^۳ دوم سختی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در عصر امام باقر **7**، به‌ویژه دوران هشام بن عبدالملک، مانع فعالیت بیش‌تر آن حضرت برای گسترش دامنه تشیع بود.^۴ جمع وجوه مالی و هدایا و نذورات شیعیان از اهداف عمده تشکیل این سازمان بود. در عصر بنی‌امیه، شیعیان در نهایت تنگ‌دستی به سر می‌بردند. با توجه به مجموع این زمینه‌ها، می‌توان دریافت که چرا در منابع رجالی، هیچ‌گونه تصریحی به وکالت کسی از اصحاب امام باقر **7** و امامان پیش از ایشان نشده است.^۵

از عصر امام صادق **7** به بعد، با روی کار آمدن بنی‌عباس و درگیری‌های آنان با بنی‌امیه، زمینه‌هایی برای گسترش تشیع فراهم شد و اوضاع سیاسی برای پایه‌ریزی چنین تشکیلاتی مساعد بود. این که تعداد محدثان و شاگردان روایت‌کننده از امام صادق **7** حدود چهار هزار نفر ذکر شده، گویای میزان رشد کمی شیعیان در این عصر است. از این‌رو، ادعای پی‌ریزی مقدمات سازمان وکالت توسط امام صادق **7**، گزاف نخواهد بود. شیخ طوسی تنها کسی است که به اسامی تعدادی از وکلای امام صادق **7** اشاره کرده است.^۶ وی در فصل معرفی سفرای عصر غیبت، ابتدا وکلای ممدوح و مذموم ائمه پیش از عصر غیبت را معرفی کرده و از حرمان بن‌اعین، مفضل بن عمر جعفری، معلی بن خنیس،

نصر بن قابوس لخمی و عبد الرحمان بن حجاج به عنوان وکلای امام صادق **۷** نام برده است. او درباره معلی بن خنیس می گوید: «کان من قوام ابی عبد الله». درباره نصر بن قابوس و عبد الرحمان بن حجاج تعبیر «کان وکیلا لابی عبدالله» را به کار برده و درباره حمران بن اعین و مفضل بن عمر جعفی، گرچه تصریح به وکالت ندارد، با توجه به عنوان فصل که مربوط به برشماری وکلای ممدوح ائمه و نیز معاصر بودن آنان با امام ششم است، وکالتشان برای امام صادق **۷** محرز می شود.

بنابراین، با توجه به تصریح شیخ به وکالت این پنج نفر، جای تردید باقی نمی ماند که پی ریزی سازمان وکالت مربوط به این عصر است، گرچه فعالیت و گسترش آن مانند دوران امام کاظم **۷** نبوده است. برخی از پژوهش گران، این گونه وکالت ها را وکالت در امور شخصی امام صادق **۷** قلمداد کرده اند؛ یعنی این افراد را خدمت کاران حضرت می دانند که وجوه مالی را که شیعیان به مدینه می آوردند نیز دریافت می کردند.^۷ اما با توجه به تصریح شیخ طوسی به وکالت آن پنج نفر، لزومی ندارد تمامی این افراد را خدمت کاران شخصی حضرت به شمار آوریم. شواهدی نیز مؤید این مدعاست، از جمله سخن زید بن علی بن الحسین به امام صادق **۷** مبنی بر دریافت اموالی از شرق و غرب،^۸ و روایت دال بر تحویل اموالی توسط دو مرد خراسانی به امام صادق **۷** و نیز فرستادن جاسوسی توسط منصور عباسی به عنوان فردی شیعی از اهالی خراسان که قصد داشت با تحویل وجوه شرعی و اموال به امام صادق **۷** و عبدالله بن حسن و گرفتن دست خط از آنان، سندی مبنی بر فعالیت آنان علیه حکومت عباسی فراهم کند.^۹ این امر وجود رابطه مالی بین امام و خراسان و آگاهی منصور از این امر را نشان می دهد. افزون بر این موارد، گزارش شیخ طوسی مبنی بر آن که یکی از وکلای امام صادق **۷** به نام نصر بن قابوس لخمی به مدت بیست سال مخفیانه وکیل امام صادق **۷** بود، شاهد روشنی بر این مدعاست که وکالت وی فراتر از وکالت در امور شخصی امام بوده زیرا در آن صورت

نیازی به این همه مخفی کاری در این مدت طولانی نبود. بنابراین، در مجموع می‌توانیم همچون برخی از پژوهش‌گران،^{۱۱} تأسیس این سازمان را در عصر امام صادق **7** و گسترش آن را در عصر امام کاظم **7** بدانیم.

در دوران امام کاظم **7**، هرچند این سازمان با مشکلاتی همچون دستگیری و شکنجه حضرت و برخی از وکلا مواجه شد،^{۱۲} ولی نواحی زیر پوشش و محدوده فعالیت وکلا گسترش یافت.

نقش امام کاظم **7** در رهبری سازمان وکالت

در معرفی سازمان وکالت، گفتیم که این تشکیلات را به مثابه هرمی می‌توان دانست که در رأس آن امام معصوم و در بدنه، وکلای خاص و در قاعده آن، وکلای مقیم در نواحی مختلف شیعه‌نشین قرار داشتند. بنابراین، امام معصوم نقش اصلی را در هدایت این تشکیلات بر عهده داشتند. در ادامه، بر اساس آنچه از شواهد و مستندات تاریخی و روایی در دست است، می‌کوشیم نقش آن حضرت در رهبری وکلا و سازمان وکالت را تبیین کنیم.

یکی از ابتکارات امامان نسبت به وکلا، معرفی جایگاه و شخصیت آنان به شیعیان بود. توصیف و تمجید امام کاظم **7** از مفضل بن عمر جعفی و نیز ارجاع شیعیان به اوست که در بخش معرفی وکلای ایشان مستند این مدعا خواهد آمد.

مقابله با جریان‌های انحرافی نفوذی در بین وکلا، از دیگر نقش‌های امامان در رأس سازمان وکالت بود. جریان واقفه یکی از مهم‌ترین انحرافات پدیدآمده در میان وکلا محسوب می‌شد. هر چند، این جریان پس از شهادت امام کاظم **7** پدید آمد، بر اساس برخی روایات، امام در زمان حیاتشان گاه هشدارهایی را به رهبران واقفه می‌دادند.^{۱۳} اما از آن‌جا که علم امام نسبت به رفتار آینده افراد نمی‌توانست ملاک عملکرد معصومان باشد،

سران واقفه در دوره امام کاظم **۷** در منصب خود باقی بودند.

با توجه به فضای خفقان آمیز عصر عباسی و حساسیت دستگاه حکومتی در برابر فعالیت‌های وکلا، امامان معصوم نقش مهمی در رعایت نهان‌کاری برای حفظ امنیت وکلا و مجموعه تشکیلات وکالت را بر عهده داشتند. نمونه شایان ذکر از امام کاظم در این باره، به فرستاده‌های علی بن یقطین به مدینه مربوط می‌شود که حضرت در خارج مدینه با آنان دیدار کردند و اموال و نامه‌ها را تحویل گرفته، آنان را از ورود به مدینه منع فرمودند.^{۱۴} آن سان که از بررسی و تحلیل این جریان برمی‌آید، گویا رعایت مسائل امنیتی، موجب این نوع حرکت آن حضرت شده است. امام کاظم **۷** برای رعایت اصل نهان‌کاری، گاه از قبول مستقیم اموال از شیعیان پرهیز می‌کردند و آنان را به وکلا ارجاع می‌دادند؛ مستند این مدعا را در بخش معرفی مفضل بن عمر جعفی می‌آوریم.

بالاخره نقش ارتباطی سازمان وکالت که از مهم‌ترین وظایف این تشکیلات بوده مورد امام کاظم **۷** به گونه‌های مختلفی اعمال می‌شد. ارتباطات وکلا و شیعیان با آن حضرت در صورت فقدان خطر، به صورت مستقیم بود. برای مثال، یکی از شیعیان - و شاید یکی از وکلای خراسان - به قصد تحویل اموال شرعی و نامه‌های حاوی پرسش‌های شیعیان آن سامان، به مدینه آمد و پس از اطلاع از شهادت امام صادق **۷**، ضمن دیدار با امام کاظم **۷** و یقین به امامت آن حضرت، آنچه را همراه آورده بود به آن حضرت تحویل داد.^{۱۵}

گونه دیگر ارتباط در شبکه وکالت، از طریق مکاتبه و نیز پیک بود. به نمونه‌ای از بهره‌گیری از پیک‌ها، در روایت مربوط به فرستادگان علی بن یقطین به مدینه، پیش از این اشارت رفت. اما درباره بهره‌گیری از ابزار مکاتبه، روایت جالبی حکایت از آن دارد که امام کاظم **۷** در دوران حبس، بدین وسیله با برخی از شیعیان یا وکلا در تماس بودند. آن حضرت در یک مورد، نامه‌های حاوی دستورهایشان را از طریق فردی به نام حسین

بن مختار به خارج از زندان فرستادند.^{۱۶} در موردی دیگر، شخصی به نام علی بن سوید به امام کاظم **7** نامه‌ای مشتمل بر چند سؤال ارسال کرد و امام نیز به طور پنهانی، پاسخ‌نامه او را از زندان برایش ارسال کردند.^{۱۷}

درباره مناطق و قلمرو فعالیت وکلای امام کاظم **7** چنان که در توضیحات مربوط به معرفی شخصیت و عملکرد وکلای آن حضرت خواهید دید - وکلای آن حضرت در نقاطی مثل کوفه،^{۱۸} بغداد،^{۱۹} مدینه،^{۲۰} مصر،^{۲۱} اهواز^{۲۲} و برخی نقاط دیگر به فعالیت مشغول بودند.

شخصیت و عملکرد وکلای امام کاظم **7**

به طور قطع می‌توان گفت: آنچه از اسامی وکلا در منابع موجود باقی‌مانده، به مراتب کم‌تر از تعداد واقعی وکلای آن حضرت است اما با وجود این، از خلال بررسی شخصیت و عملکرد اسامی موجود، به تصویری نزدیک واقع از وضعیت سازمان وکالت در عصر آن حضرت می‌توان دست یافت. منابع موجود به اسامی سیزده نفر از وکلای آن حضرت اشاره کرده‌اند که عبارتند از:

مفضل بن عمر جعفی، عبدالرحمان بن حجاج، عبدالله بن جنذب، علی بن یقظین، اسامه بن حفص، ابراهیم بن سلام نیشابوری، یونس بن یعقوب، علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی، احمد بن ابی بشر سراج، عثمان بن عیسی رواسی، منصور بن یونس بزرج و حیّان سراج.

گفتنی است که بعضی از آنان، از طرف امام صادق **7** یا امام رضا **7** و حتی امام جواد **7** نیز وکالت داشته‌اند. در ادامه به معرفی وکلای آن حضرت و عملکرد آنان می‌پردازیم.

۱. مفضل بن عمر جعفی

شیخ طوسی وی را در عداد وکلای شایسته امام صادق **۷** و امام کاظم **۷** دانسته است.^{۲۳} از برخی روایات کشی نیز وکالت وی برای امام کاظم **۷** استفاده می‌شود.^{۲۴} درباره وی بین رجالیان وحدت کلمه دیده نمی‌شود؛ برخی به دلیل وجود روایاتی در ذم وی، و همین‌طور اتهام گرایش‌های غلوآمیز به وی، به تضعیف او پرداخته‌اند. گروهی دیگر، با توجه به روایات عدیده‌ای که بر مدح و جلالت مقام وی دلالت دارند، به دفاع از وی و توجیه روایات ذامه پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد که با توجه به مقام وکالت او و نیز روایات عدیده دال بر مدح و تمجید از وی، می‌توان دیدگاه مدافعان او را تأیید نمود.

بنا به روایت کلینی، امام صادق **۷**، او را مأمور رسیدگی به مشکلات و منازعات شیعیان کردند و حتی به او وکالت دادند که در صورت لزوم، اموالی را نیز در این راه مصرف کند.^{۲۵} این روایت، به خوبی بر نزدیکی وی به امام ششم دلالت دارد و این‌که آن جناب وی را امین خودساخته و برای رفع دعاوی، صالح تشخیص داده بودند.

طبق روایت دیگر، هنگامی که «ابوالخطاب» رو به انحراف نهاد، گروهی از شیعیان عراق از امام صادق **۷** خواستند که کسی را به آنان معرفی فرمایند تا در امور دینی و مسائل شرعی خود به وی مراجعه کنند. آن جناب ضمن معرفی مفضل بن عمر، در وصفش فرمودند: «همانا مفضل را برای شما نصب کردم، از او بشنوید و بپذیرید؛ زیرا او جز حق را به خدا و من نسبت نمی‌دهد».^{۲۶}

وی مدتی از دوران امامت امام کاظم **۷** را نیز درک کرد و در عصر آن حضرت رحلت نمود. بنا به نقل کشی از عیسی بن سلیمان، وی هنگام بیماری مفضل، به حضور امام کاظم **۷** شرفیاب شد و خبر بیماری او را به حضرت ابلاغ نمود و طلب دعا کرد. حضرت در پاسخ فرمودند: «خداوند مفضل را رحمت کند؛ او از محنت و رنج این دنیا راحت شد!» وی گوید: «هنگامی که از نزد امام بیرون آمدم، به اصحاب حاضر در آن جا

گفتم که مفضل رحلت نموده است. سپس به سمت کوفه رفته، پس از ورود به آن، خبر رحلت او را در سه روز قبل، یعنی همان روزی که حضرت خبر رحلتش را داد، شنیدم.^{۳۷}

از روایت شیخ طوسی و کشی، چنین برمی آید که امام کاظم **7**، وی را به عنوان وکیل ارشد و تنها واسطه بین خود و سایر وکلا و شیعیان قرار داده بودند. موسی بن بکر گوید: «در مدتی که در مقام خدمت‌گزاری امام کاظم **7** انجام وظیفه می‌کردم، ندیدم چیزی به دست حضرت برسد جز آن که از طریق مفضل بن عمر بود و چه بسا کسی چیزی نزد حضرت می‌آورد و ایشان آن را نمی‌پذیرفتند و می‌فرمودند آن را به مفضل برسان!» هشام بن احمر نیز گفته: «اموالی را به مدینه برای امام کاظم **7** آوردم، ولی آن حضرت نپذیرفتند و فرمودند: "آن‌ها را بازگردان و به مفضل بن عمر تحویل بده!" پس تمامی آن‌ها را به جعفری برده و بر در خانه مفضل نهادم.^{۳۸} از این روایت و روایات پیشین، بر می‌آید که مدینه و کوفه، محل فعالیت مفضل بوده است.

مفضل را می‌توان محرم اسرار امام صادق **7** و امام کاظم **7** دانست؛ کسی که نهایت شفقت و ارادت را نسبت به آن بزرگواران اظهار می‌کرده، به گونه‌ای که هر دو امام، از وجود این روحیه در مفضل به نیکی یاد کرده و ستوده‌اند. هشام بن احمر گوید: «روزی درحالی که امام صادق **7** در مزرعه‌شان حضور داشتند و عرق از سر و روی آن حضرت سرازیر بود، خواستم درباره مفضل از آن جناب سؤال کنم که خود حضرت ابتدا به سخن کرده فرمودند: "نیکو بنده‌ای است مفضل بن عمر! و این سخن را چندبار تکرار فرمودند و ادامه دادند: "او در شفقت همچون پدری است."^{۳۹}

بر اساس روایتی دیگر، روزی فیض بن مختار، به امام صادق **7** عرضه داشت: «من در کوفه، میان حلقه اصحاب نشسته، حدیث می‌شنوم و گاه دچار تردید می‌شوم. و زمانی تردیدم از بین می‌رود که نزد مفضل می‌روم و او درباره صحت و سقم احادیث قضاوت می‌کند. در این هنگام جانم آرام گرفته، به یقین و اطمینان می‌رسد». امام صادق **7**

فرمودند: «آری او همان گونه است که تو می گویی». ^{۳۰} امام کاظم **۷** نیز به محمد بن سنان فرمودند: «مفضل محل انس و مایه آرامش جان من است!» ^{۳۱}

۲. عبدالرحمان بن حجاج بجلي

شیخ طوسی وی را جزء اصحاب امام صادق **۷** و امام کاظم **۷** برشمرده ^{۳۲} و تاریخ وفات وی را در عصر امام رضا **۷** ذکر کرده است. ^{۳۳} بدین ترتیب، باید آن جناب را نیز درک کرده باشد؛ چنان که نجاشی به این امر تصریح کرده است. ^{۳۴} علامه حلی نیز بر همین مینا، وفات وی را به عصر امام رضا **۷** مربوط دانسته است. ^{۳۵} اما این سخن، با آنچه مسعودی درباره اجتماع سران شیعه در منزل عبدالرحمان بن حجاج در بغداد پس از شهادت امام رضا **۷** برای مشورت درباره امر جانشینی آن حضرت آورده، منافات دارد. ^{۳۶}

بنابراین، به نظر می رسد که وی تا عصر امام جواد **۷** در قید حیات بوده است؛ زیرا روایت مسعودی از حیات وی در این عصر و حضورش در جمع سران شیعه که در خانه او تجمع کرده بودند، حکایت دارد. با عنایت به سخن شیخ طوسی و کشی، وکالت وی برای امام صادق **۷** و امام کاظم **۷** اثبات می شود. سخن مسعودی نیز بر وکالت و رهبری وی برای شیعیان عراق دلالت دارد. بدین ترتیب، می توان وکالت وی برای چهار امام معصوم را از این نقل ها به دست آورد. تعبیر شیخ طوسی درباره وی چنین است: «و کان عبدالرحمان بن الحجاج وکیلا لأبی عبدالله **۷** و مات فی عصر الرضا **۷** علی ولایته». ^{۳۷} از این سخن، وکالتش برای امام صادق **۷** اثبات می گردد. کشی نیز از وی چنین روایت کرده است: «یک سال، درحالی که مال بسیاری متعلق به ابوابراهیم (امام کاظم **۷**) به همراه داشتیم، [به قصد ملاقات با آن جناب] خارج شدم و علی بن یقظین نیز نامه ای به من داد تا به حضرت برسانم که ضمن آن، از حضرت طلب دعا کرده بود». ^{۳۸}

از این سخن که مال بسیاری متعلق به امام کاظم **۷** به همراه داشته، همچون برخی

رجالیان،^{۳۹} وکالت وی برای آن حضرت را می‌توانیم استنباط کنیم؛ زیرا بعید است که این اموال، وجوه شرعی شخصی وی بوده باشد! مؤید این سخن آن که وی دارای سابقه وکالت در عصر امام صادق **7** بوده و طبیعی است که ائمه بعدی، از وجود کسانی بهره می‌بردند که دارای سابقه و تجربه وکالت برای ائمه پیشین بوده‌اند. نقل یاد شده، هم‌چنین بر نقش ارتباطی وی بین مرکز رهبری سازمان وکالت در مدینه و وکلای امام کاظم **7**، همچون علی بن یقظین در عراق، دلالت می‌کند.

اما وکالت وی برای امام رضا **7** و امام جواد **7** نیز با توجه به نقل یاد شده از مسعودی، قابل استفاده است. تأمل در این نقل می‌تواند ما را به چیزی فراتر از وکالت، درباره عبدالرحمان بن حجاج رهنمون گردد. اجتماع سران شیعه در منزل او برای مشورت درباره این امر مهم، از نوعی رهبری وی برای شیعیان عراق و به ویژه بغداد حکایت می‌کند و با توجه به سابقه مصاحبت او با سه امام پیشین و وکالت آنان، وی بایستی «وکیل ارشد» یا «سروکیل» برای وکلای عراق بوده باشد؛ چنان که برخی از محققان نیز بدان تصریح کرده‌اند.^{۴۰}

روایات متعددی درباره جلالت قدر وی نزد ائمه وجود دارد. شیخ مفید وی را در زمره شیوخ و خواص و ثقات از اصحاب ابی‌عبدالله برشمرده است.^{۴۱} بنا به نقل کسّی از نصر بن صباح، امام کاظم **7** درباره عبدالرحمان بن حجاج شهادت دادند که: «وی از اهل بهشت است». امام صادق **7** همواره به او می‌فرمودند: «یا عبدالرحمان! کلم اهل المدینه فانی احبّ أن یرى فی رجال الشیعه مثلک!»^{۴۲} این سخن بر مقام علمی و معرفتی وی و جایگاه والایش نزد امام صادق **7** دلالت دارد.

کسّی روایت دیگری درباره وی نقل کرده که درباره مفهوم آن نظرهایی ابراز شده است. بنابر این روایت، هنگامی که نزد امام کاظم **7** سخن از عبدالرحمان بن حجاج به میان رفت، آن حضرت فرمود: «أنه لثقیل علی الفؤاد».^{۴۳} ظاهر این جمله را برخی از

رجالیان، دال بر ذم وی دانسته‌اند! ولی برای آن، احتمالاتی ذکر کرده‌اند که بر مدح وی دلالت دارد. مثلاً این که مراد، سنگینی وی بر قلوب مخالفان است؛ یا این که مراد، ثقل این دو اسم، یعنی: «عبدالرحمان» و «حجاج» است؛ زیرا نام «ابن ملجم» و «حجاج بن یوسف» را تداعی می‌کند؛ یا این که، به معنای «موقر» و «معظم» در قلوب است.^{۴۴}

سخن دیگر درباره عبدالرحمان «آن که بنا بر نقل نجاشی، وی به گرایش به «مذهب کیسانیه» متهم بوده است: «وی پس از امام کاظم ۷ در قید حیات بوده و رجوع به قول حق کرده و امام رضا ۷ را ملاقات نموده است».^{۴۵} شیخ طوسی نیز وی را از جمله آن دسته از گروندگان به مذهب وقف، پس از شهادت امام کاظم ۷ عنوان کرده که ابتدا در امامت امام رضا ۷ تردید کردند، ولی پس از یقین به امامت آن جناب، رجوع به قول حق نمودند.^{۴۶} بنا به نقل ابن شهر آشوب، عبدالرحمان با مشاهده معجزه‌ای از امام رضا ۷ از قول به وقف دست کشید.^{۴۷} برخی از رجالیان در مقام توجیه سخن اول (گرایش به کیسانیه) گفته‌اند: کسی تصریح به این سخن نکرده و صرفاً نجاشی آن را با تعبیر «رمی بالکیسانیه» آورده که نمی‌تواند دلالت بر چیزی داشته باشد.^{۴۸} اما گرایش وی به مذهب وقف و تشکیک در امامت امام رضا ۷ با توجه به تصریح شیخ طوسی انکار ناپذیر است، ولی می‌توان آن را چنین تحلیل نمود که در جریان وقف، با توجه به این که سردمداران این مذهب، برخی از وکلای برجسته امام کاظم ۷ و افراد سرشناس شیعی بودند و روایاتی به ظاهر موجه نیز درباره مهدویت امام کاظم ۷ در میان شیعیان متداول بود، لذا جو فکری و عقیدتی پدید آمده به صورت موجی گذرا، تردیدی در قلب برخی از شخصیت‌های برجسته شیعی مانند عبدالرحمان بن حجاج، یونس بن یعقوب، جمیل بن دراج، رفاعه بن موسی، حماد بن عیسی، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و حسین بن علی و شأء ایجاد کرد، ولی تمامی آنان پس از مدت کوتاهی، به بطلان این مذهب آگاه شده، به امامت امام رضا ۷ معتقد گشتند.

از روایت کلینی به نقل از امام صادق 7 چنین بر می آید که عبدالرحمان در مدینه رحلت نموده و همان جا دفن شده است. در این روایت، امام صادق 7 فرمود: «هر کسی که در مدینه از دنیا رود، خداوند در قیامت وی را جزو آمینین مبعوث فرماید» و از جمله آنان، یحیی بن حبیب، ابو عبیده حداء و عبدالرحمان بن حجاج را ذکر فرمود. البته با توجه به این که وی و یحیی بن حبیب پس از امام صادق 7 از دنیا رفته‌اند، سخن حضرت را بایستی حمل بر اخبار از غیب نمود؛ نه بر این که آنان در عصر آن جناب رحلت کرده بودند.^{۴۹}

بنا به نقل نجاشی، عبدالرحمان بن حجاج در اصل کوفی بوده و به شغل فروش سابری (نوعی لباس تنگ و زیبا یا زره باریک بافت، یا خرمای نیکو) مشغول بوده و در بغداد سکونت داشته است. به گفته نجاشی، دختر پسرش، با پیرزن‌هایی از اقوام نجاشی رفت و آمد داشته و از عبادات و فضیلت جدش برای آنان سخن می‌گفته است. شیخ طوسی وی را دارای کتابی و نجاشی دارای کتبی دانسته است.^{۵۰}

۳. عبدالله بن جندب بجلی

به گفته شیخ طوسی، وی وکیل امام کاظم 7 و امام رضا 7 بوده است.^{۵۱} و بنا به نقل کشی، پس از رحلت عبدالله بن جندب، علی بن مهزیار به جای وی منصوب شد.^{۵۲} این نقل نیز با توجه به وکالت علی بن مهزیار در منطقه اهواز، به وکالت وی در این منطقه صراحت دارد. شیخ طوسی وی را در شمار اصحاب امام صادق 7، امام کاظم 7 و امام رضا 7 برشمرده، اما به وکالت او برای امام صادق 7 تصریح نکرده است.^{۵۳} برخی از پژوهش‌گران، با توجه به روایت مفصل تحف العقول، مشتمل بر وصایای امام صادق 7 به عبدالله بن جندب و به ویژه با عنایت به بعضی از فقرات این وصایا که امام در آن، به عبدالله بن جندب می‌فرماید: «به گروه‌های شیعه ابلاغ کن که...»^{۵۴} چنین

استنباط کرده‌اند که وی وکیل امام صادق **7** نیز بوده و سابقه وی در سازمان وکالت به دوره پیش از امام کاظم **7** مربوط می‌شود.^{۵۵}

آنچه وی را در میان خیل اصحاب امام صادق **7** و امام کاظم **7** متمایز و برجسته نموده، بُعد عبادت و تنسک و فروتنی اوست. شیخ طوسی پس از معرفی وی به عنوان وکیل امام صادق **7** و امام کاظم **7** چنین تعبیری دارد: «و کان عابدا رفیع المنزله لدیهمما».^{۵۶} کشتی نیز از امام کاظم نقل کرده که فرمود: «انَّ عبدالله بن جنذب لمن المختبئین»^{۵۷}؛ همانا عبدالله بن جنذب از فروتنان و خاضعان است. کشتی ضمن نقلی دیگر از یونس بن عبدالرحمان، جلوه دیگری از این شاگرد لایق مکتب امام صادق **7** و امام کاظم **7** را نمایان ساخته است. یونس گوید:

عبدالله بن جنذب را که یکی از شب‌زنده‌داران و ساعیان در امر عبادت بود، دیدم که از عرفه در حال کوچ کردن بود. گفتم: «تلاشت در جهت عبادت در این روز را خداوند مشاهده نمود.» گفت: «به خدا قسم! هیچ دعایی برای خودم نکردم؛ زیرا از ابوالحسن امام کاظم **7** شنیدم که می‌فرمود: "کسی که در پنهان برای برادر مؤمنش دعا کند، از گنه آسمان ندا می‌رسد که: به عوض هر کلمه برای تو صد هزار برابر باد!" و من نخواستم صد هزار را در قبال یکی و آنهم که نمی‌دانم مستجاب می‌شود یا نه.»^{۵۸}

در روایتی دیگر چنین آمده که وی روزی به امام کاظم **7** عرض کرد: «آیا از من راضی هستی؟» فرمود: «آری به خدا قسم، و خدا و رسولش نیز از تو راضی‌اند!».^{۵۹}

بنا به نقلی دیگر، روزی امام کاظم **7** به وی، درحالی که از نزد حضرت بازمی‌گشت، نگریسته، فرمودند: «آیا این، قابل قیاس (با کسی) هست؟!»^{۶۰} وی همان است که به همراه صفوان بن یحیی و علی بن نعمان در بیت‌الله الحرام با یکدیگر قرار گذاشتند که هر

یک که زودتر رحلت نمود، فرد باقی مانده به عوض فرد درگذشته، نماز و روزه و زکات به جای آورد. عبدالله بن جندب و علی بن نعمان درگذشتند؛ و صفوان در مابقی عمر، اعمال یادشده را به عوض آنان انجام می‌داد.^{۶۱}

۴. علی بن یقظین بن موسی بغدادی

وی عامل نفوذی شیعه در دربار عباسی بود که مقام وزارت هارون، خلیفه عباسی را بر عهده داشت. شیخ طوسی وی را جزو اصحاب امام کاظم 7 بر شمرده است.^{۶۲} گرچه رجالیان به وکالت وی تصریح نکرده‌اند، روایت ذیل، احتمال وکالت او را تقویت می‌کند. کسّی از اسماعیل بن سلام و ابن حمید چنین نقل کرده است:

علی بن یقظین ما را احضار کرد و گفت: «دو مرکب تهیه کنید و از بی‌راهه، این اموال و نامه‌ها را به ابوالحسن موسی 7 برسانید و مواظب باشید که کسی متوجه شما نشود!» ما نیز به کوفه آمده، دو مرکب و توشه راه تهیه کردیم و از بی‌راهه آمدیم تا به «بطن الرّمّه» رسیدیم. در آنجا از مرکبمان فرود آمده، آن‌ها را به گوشه‌ای بستیم و برایشان علف گذاشتیم و خود نیز مشغول خوردن غذا شدیم. ناگاه سواری را دیدیم که خدمت‌کاری به همراهش در حرکت بود. هنگامی که به ما نزدیک شدند، دیدیم که امام ابوالحسن موسی 7 است. پس، از جای برخاسته، برایشان سلام کردیم و اموال و نامه‌هایی را که به همراه داشتیم، تقدیم نمودیم. و آن جناب نیز از آستین، نامه‌هایی درآوردند و فرمودند: «این‌ها جواب نامه‌های شماست». عرض کردیم: «زاد و توشه ما تمام‌شده، اگر اجازه فرمایید، داخل مدینه شویم و ضمن زیارت پیامبر اکرم 6 زاد و توشه تهیه نماییم؛ فرمود: «آنچه از زاد و توشه دارید پیش بیاورید!» پس زاد و توشه را بیرون آوردیم و به حضرت دادیم. آن جناب، دستی در آن چرخاندند و

فرمودند: این، شما را به کوفه می‌رساند! و اما رسول‌الله **6** پس شما او را زیارت کردید! ^{۶۳} من نماز فجر را با آنان گزاردم و اکنون قصد دارم نماز ظهر را نیز با آنان به جای آورم! ^{۶۴} بیروید به امان خدا. ^{۶۵}

این روایت، از آن رو بر و کالت علی بن یقظین می‌تواند دلالت داشته باشد که در آن، خبر از ارسال اموال و نامه‌ها نزد حضرت و گرفتن پاسخ آن‌ها داده شده است. این امر، از شئون و کلاسی ائمه بوده است. البته شاید در این جا، این شبهه طرح شود که اموال مزبور، چه بسا بعضی از اموال حکومتی بوده که علی بن یقظین به‌طور پنهانی برای امام ارسال می‌داشته و نامه‌ها نیز سؤالات شخصی وی بوده، بنابراین، نقل مزبور نمی‌تواند مثبت و کالت وی باشد. این شبهه، گرچه به‌طور کلی قابل دفع نیست، حداقل می‌توان مدعی بود که تهیه مقدمات آن‌چنانی و مأمور کردن دو نفر برای این کار و تأکید بر نهایت پنهان کاری، با ارسال مقداری اموال یا نامه‌های شخصی چندان سازگاری ندارد.

به هر حال، وی را یکی از کسانی می‌توان به شمار آورد که شیعیان، از طریق او می‌توانستند مشکلات مالی یا علمی خود را حل کنند و او توان ایجاد ارتباط بین شیعیان عراق و امام کاظم **7** در مدینه را در وضع خفقان آور آن عصر دارا بود. به علاوه، وی به امر امام و بر خلاف میل باطنی خود، به فعالیت در دستگاه خلافت عباسی ادامه می‌داد. امام در پاسخ وی که به سبب همکاری با خلیفه عباسی، اظهار ناراحتی و دل‌تنگی می‌کرد، فرمودند: «ای علی! خدا را اولیایی است در کنار اولیای ظالمان که به وسیله آنان از اولیای خودش دفع بلا کند؛ و تو از آنانی، ای علی!». ^{۶۶}

بدین ترتیب، جلوه دیگری از فعالیت و کلا رخ می‌نماید که همان نفوذ در دستگاه خلافت عباسی و دفع خطر از شیعیان و کمک‌رسانی به آنان به هر نحو ممکن و با حفظ جهات امنیتی بود. پدر علی بن یقظین از جمله داعیان بنی‌عباس بود که در عصر مروان حمار (آخرین خلیفه اموی) تحت تعقیب قرار گرفت و فرار کرد و مادرش به همراه دو فرزندش، «علی» و «عبید»، از کوفه به مدینه رفت. یقظین پس از پیروزی بنی‌عباس، به

خدمت دولت عباسی درآمد، ولی وی از آن جا که فردی شیعی بود، اموال را نزد امام صادق 7 می‌برد. از این رو، خبر این ارتباط به گوش منصور و مهدی عباسی رسید، ولی خداوند وی را از شر کید آنان نجات بخشید.^{۶۷}

روایات متعددی درباره فضایل علی بن یقظین و جایگاه رفیعش نزد امام کاظم 7 نقل شده است.^{۶۸} روایاتی نیز حکایت از آن دارند که او با ارسال اموال (مربوط به وکالت یا اموال حکومتی و خراج) نزد امام کاظم 7، بسیاری از مشکلات مالی حضرت را مرتفع می‌نمود. این اموال که گاه به صد تا سیصد هزار درهم بالغ می‌شد، برای تزویج فرزندان آن حضرت و سایر نیازها به کار گرفته می‌شد. بخش دیگری از اموالی که در اختیار او بود، به برخی از شیعیان داده می‌شد تا از جانب وی حج به جای آورند. که می‌توان گفت: این صورت قضیه بود و در واقع، این کار برای کمک به نیازمندان شیعه و یا پرداخت اموال حکومتی و خراج به شیعیان به هر صورت ممکن بود. امام کاظم 7 بارها او را فردی از اهل بهشت معرفی کردند، و بهشت را برایش ضمانت نمودند.^{۶۹} وی سرانجام، در زمانی که امام کاظم 7 در حبس هارون بود، در سال ۱۸۲ قمری درگذشت و «محمد بن رشید» ولی عهد هارون، بر وی نماز گزارد. و پدرش نیز در سال ۱۸۵ قمری درگذشت. کتاب‌هایی به علی بن یقظین نسبت داده شده که این امر از مقام علمی وی حکایت دارد.^{۷۰}

۵. یونس بن یعقوب بجلیدهنی کوفی

وی جزء اصحاب امام صادق 7 و امام کاظم 7 و امام رضا 7 به شمار می‌آید.^{۷۱} هم‌چنین وی وکالت امام کاظم 7 را عهده‌دار بوده است.^{۷۲} شیخ مفید وی را از فقهای اصحاب امام صادق 7 و از صاحبان فتوا و از کسانی برشمرده که در حلال و حرام محلّ مراجعه بودند و طعنی بر آنان وارد نیست و صاحب اصول مدوّنه و مصنّفات مشهوره بوده‌اند.^{۷۳} درباره تفصیل فعالیت‌های وی در مقام وکالت امام کاظم 7 چیزی نقل نشده

است.

وی پس از شهادت امام صادق **7** به «فطحیه» گرایش یافت. ولی از این قول بازگشت.^{۷۴} کَشّی و دیگران، روایاتی در تمجید از وی و تبیین جایگاه والای او نزد امام صادق **7**، امام کاظم **7** و امام رضا **7** نقل کرده‌اند.^{۷۵} بنا بر یکی از روایات، هنگامی که یونس بن یعقوب نامه‌ای برای امام کاظم **7** فرستاد و در آن به حضرت خطاب «یا سیدی» کرد، آن جناب به فرستاده فرمود: «به وی بگو که او برادر من است!»^{۷۶}

نجاشی کتابی درباره حج به وی نسبت داده و او را نزد ائمه صاحب منزلت معرفی کرده است.^{۷۷} روایت کَشّی از درگذشت وی در مدینه حکایت می‌کند، گرچه محل سکونت و طبعاً منطقه و کالتش، عراق و به ویژه کوفه بود و او در اصل نیز کوفی به شمار می‌آمد. پس از درگذشت او، امام رضا **7** حنوط و کفن و تمام مایحتاج وی را نیز تأمین نمودند و شیعیان و اصحاب خود را امر فرمودند که در تشییع جنازه وی حضور یابند و فرمودند: «قبری برای وی در بقیع حفر کنید؛ اگر اهل مدینه مخالفت کردند و گفتند او عراقی است، بگویید: این از موالی ابی‌عبدالله است که ساکن عراق بوده و اگر ما را از دفن وی مانع شوید، ما نیز شما را از دفن موالی‌تان در بقیع مانع خواهیم شد!» سپس آن حضرت یکی از دوستان کوفی وی به نام محمد بن حباب را مأمور فرمودند که بر جنازه یونس نماز گزارد.^{۷۸} و پس از دفن نیز خادم مقابر را مأمور کردند که تا چهل روز بر قبر وی آب بپاشد.^{۷۹} امام رضا **7** در پاسخ صفوان بن یحیی که به سبب نحوه عملکرد حضرت با جنازه یونس بن یعقوب اظهار خوشحالی می‌کرد، فرمودند: «این کار خداوند بود که یونس را از عراق به مدینه منتقل کرد تا در جوار پیامبر اکرم **7** مدفون گردد».^{۸۰}

۶. اسامه بن حفص

تنها دلیل ما برای وکالت وی، کلام کَشّی و شیخ طوسی است که وی را جزو اصحاب

امام کاظم 7 و یکی از قوأم آن حضرت معرفی فرموده‌اند.^{۸۱} شایان ذکر است که واژه‌های «قیم» و «قوام»، درباره وکلا و سفرای ائمه به کار می‌رفته و چنین نیست که این واژه‌ها صرفاً به کسانی اطلاق شود که متکفل خدمات شخصی به آنان بوده‌اند. دلیل این مدعا آن است که شیخ طوسی در ابتدای فصلی که برای معرفی وکلا و سفرای ائمه باز کرده، به حدیث «خدامنا و قوامنا شرار خلق الله» و نامه یکی از وکلای ناحیه مقدسه به نام محمد بن صالح همدانی به امام عصر اشاره می‌کند که طی آن، درباره این حدیث استفسار نموده و از این موضوع شکایت کرده که اهلش، وی را به استناد این حدیث نکوهش می‌کنند.^{۸۲} از این جا روشن می‌شود که متبادر از واژه‌های قیم و قوام، همان وکلا و سفرای ائمه بوده‌اند. این واژه درباره معلی بن خنیس نیز به کار رفته که وکیل امام صادق 7 بوده است.^{۸۳}

۷. ابراهیم بن سلام نیشابوری

علامه حلی نام پدرش را «سلامه» ضبط نموده^{۸۴} و ابن داوود، «سلام» و «سلامه» هر دو را نقل کرده، ولی قول اول را ترجیح داده است.^{۸۵} شیخ طوسی ضمن معرفی وی در زمره اصحاب امام رضا 7، تعبیر «وکیل» را برای او به کار برده است. در بعضی از نسخه‌های رجال شیخ، نام پدر «سلمه» و در بعضی نسخه‌ها «سلام» آمده است.^{۸۶} از این که شیخ طوسی مشخص نکرده که وی وکیل از جانب چه کسی بوده، این بحث به میان آمده که آیا تعبیر «وکیل» به طور مطلق، می‌تواند بر وکالت فرد از جانب ائمه دلالت داشته باشد و یا آن که احتمال وکالت از جانب بنی‌امیه و بنی‌عباس یا غیر آنان نیز می‌رود؟ بسیاری معتقدند که لفظ «وکیل»، هرگاه به طور مطلق در منابع رجالی به کار رود، متبادر از آن، وکالت از جانب ائمه هدی است. شیخ بهایی در این باره گوید:

دلیل قبول روایت ابراهیم بن سلام، آن است که وی وکیل امام بوده و ائمه

نیز فرد فاسق را به وکالت منصوب نمی‌نمودند. گفته نشود که شیخ طوسی،

تصریح به وکالت او از جانب یکی از امامان ننموده، بنابراین ممکن است که وی وکیل بنی امیه بوده باشد؛ زیرا ما در پاسخ می‌گوییم که این اصطلاح (وکیل)، در میان علمای رجال از امامیه، اصطلاحی شایع بوده و هرگاه می‌گفتند: فلانی وکیل است، مرادشان آن بود که وی وکیل یکی از امامان است؛ و این سخن، نزد کسانی که ممارست با کلمات و عرف لسان علمای رجال امامیه داشته باشند، روشن و تردیدناپذیر است.^{۸۷}

علاوه بر آنچه گفته شد، در برخی از منابع رجالی، به وکالت وی برای امام رضا **۷** تصریح شده و تعبیر «وکیل الرضا» را درباره‌اش به کار برده‌اند.^{۸۸} این می‌تواند مؤیدی برای کلام شیخ بهایی باشد؛ زیرا در منابع اصلی رجال شیعی، تنها شیخ طوسی به وکالت وی، آن هم به طور مطلق، و هم‌چنین به نام او ضمن اصحاب امام رضا **۷** اشاره کرده؛ و کسانی که متأخر از شیخ طوسی بوده‌اند، با توجه به تبادر ذهنی‌شان از لفظ وکیل، تردیدی در وکالت وی برای امام رضا **۷** به خود راه نداده‌اند. دیگر آن که علامه حلی، وی را با عنوان «وکیل من اصحاب الکاظم» یاد کرده و این سخن را نیز به کلام شیخ طوسی مستند نموده است؛^{۸۹} در حالی که، در رجال شیخ طوسی - چنان که گذشت - نام وی ضمن اصحاب امام رضا **۷** آمده است. به گفته ابن داوود، برخی وی را از اصحاب امام جواد **۷** دانسته‌اند؛ ولی خود ابن داوود، کلام شیخ طوسی را ترجیح داده است.^{۹۰}

ریزش‌های سازمان وکالت پس از شهادت امام کاظم **۷**

به جز کسانی که ذکر آنان گذشت، وکلای دیگری نیز در خدمت امام کاظم **۷** بودند اما پس از شهادت آن حضرت، منکر درگذشت ایشان شدند و گروهی موسوم به واقفه را تشکیل دادند. سران این گروه عمدتاً از وکلای امام کاظم **۷** بودند و بیش‌تر به انگیزه اقتصادی و با طمع تصرف اموال و وجوه شرعی امام، شهادت آن حضرت را منکر شدند

اسامی این وکلا بدین قرار است:

علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسیٰ رواسی عامری، احمدبن ابی بشر سراج، منصور بن یونس بزرج و حیّان سراج.

اینان از سران مذهب واقفه به شمار می‌آیند که در دوران حیات امام کاظم به عنوان وکلای آن حضرت مشغول به کار بودند؛ ولی پس از شهادت آن حضرت با انکار این امر، مدعی مهدویت امام کاظم 7 شدند و گفتند که آن حضرت نمرده و روزی ظهور خواهد نمود و او قائم آل محمد 6 است. آنان به این ترتیب، امامت امام رضا 7 را منکر شدند و گروهی از شیعیان و حتی برخی از اصحاب برجسته امام کاظم 7 را به سوی خود جذب کردند. گرچه بسیاری از پیروان مذهب وقف پس از مدتی، با ظهور شواهد صدق امامت امام هشتم، از این عقیده دست برداشتند، سران این مذهب، غالباً تا لحظه مرگ بر روش منحرفانه خود اصرار ورزیدند.

اگر درباره برخی پیروان این مذهب بتوانیم معتقد شویم که واقعاً به قائمیت امام کاظم 7 اعتقاد داشتند و منشأ گرایش آنان به مذهب وقف، دیدگاه باطل فکری بود،^{۹۱} با توجه به قراین موجود در مورد سران این مذهب، نمی‌توان چنین عقیده‌ای داشت. آن سان که در برخی روایات نیز تصریح شده، طمع در اموال کلانی که در دست آنان در نتیجه وکالت امام کاظم 7 جمع شده بود، سبب گردید تا برای تصرف در این اموال، بدین روش روی آورند.^{۹۲}

بنا بر برخی روایات، امام کاظم 7 می‌دانستند که پس از شهادت، عده‌ای از اصحاب نزدیکشان امامت فرزندشان را منکر خواهند شد، و گاه از این امر خبر می‌دادند. بنا بر بعضی روایات، آن جناب روزی به علی بن ابی حمزه رو کردند و فرمودند: «یا علی! انت و اصحابک اشباه الحمیر!»^{۹۳} شاید به همین سبب بود که امام کاظم 7 بر معرفی امام رضا 7 به اینان به عنوان امام پس از خود، تأکید زیادی داشتند.^{۹۴}

در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر امام کاظم **7** نسبت به انحراف این گروه در آینده علم داشتند، چرا اقدام به عزل آنان از وکالت و سپس طردشان نمودند؟ در پاسخ به این سؤال، نکاتی را باید ملحوظ داشت:

اولاً سیره معصومان از پیامبر به بعد بر این قرار گرفته بود که تا وقتی خطا و گناه و انحراف از کسی بروز نکرده، صرفاً به سبب علم الهی خود مبنی بر انحراف فرد در آینده، وی را توبیخ، طرد یا مجازات نمی کردند و تنها زمانی به این امور اقدام می کردند که عمل خطایی از فرد سر می زد. تبیین کامل این مسأله با تکیه بر شواهد تاریخی، فرصتی غیر از این را می طلبد؛ ولی به عنوان بارزترین نمونه، به مورد امیرمؤمنان **7** و ابن ملجم می توان اشاره نمود.

ثانیاً اوضاع خاص سیاسی - اجتماعی حاکم بر عصر امام کاظم، مانع آن بود که حضرت به طرد کسانی بپردازند که جزو اصحاب خواص ایشان بودند و بر بسیاری از اسرار و مسائل درونی سازمان نوپای وکالت و وضعیت شیعیان آگاهی داشتند. طرد اینان، چه بسا موجب جذب آنان به سمت دربار عباسی و تبدیل شدنشان به عواملی ضد شیعی و در خدمت عباسیان می گردید. پس از شهادت امام کاظم **7** این وکلا که به شهادت نصوص تاریخی و روایی، اموال کلانی از وجوه شرعی در اختیار داشتند، شهادت حضرت را منکر شدند و برای آن که کار خود را پیش ببرند و یا موانع قوی را از سر راه بردارند، با وعده پرداخت مبالغی هنگفت به برخی از سران شیعه، سعی در اغوای آن ها داشتند. یونس بن عبدالرحمان قمی از جمله این افراد بود. جایگاه رفیع وی نزد امام کاظم **7** و امام رضا **7** نیازمند توضیح نیست. بنا بر روایت کثی، هنگامی که امر واقفه آشکار گشت، وی به افشاگری بر ضد آنان پرداخت و مردم را به قبول امامت امام هشتم فراخواند. با توجه به موقعیت ممتاز علمی و سوابق یونس، تبلیغات وی علیه واقفه می توانست به زیان آنان تمام شود. از این رو علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی نزد وی رفتند و با دادن وعده پرداخت ده هزار دینار، از او خواستند که از مخالفت و تبلیغات بر علیه واقفه

دست بردارد. او در پاسخ گفت: «از ائمه صادقین به ما روایت شده که پس از ظهور بدعت‌ها، بر عالم لازم است که علمش را آشکار کند و اگر چنین نکرد، خداوند نور ایمان را از او سلب می‌کند. من در هیچ حالی جهاد و امر الهی را ترک نمی‌کنم». آنان پس از شنیدن این پاسخ، وی را ترک کردند و به طریق دشمنی و دشنام با او درآمدند. در این روایت، میزان اموال موجود نزد علی بن حمزه بطائنی، سی هزار دینار، و اموال موجود نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار عنوان شده است!^{۹۵}

درباره علی بن ابی حمزه روایاتی در دست داریم که از ادامه سیر انحرافی وی تا آخر عمرش حکایت دارد. بنا به نقل شیخ طوسی، وی در مقابل طلب اموال توسط امام رضا 7، وجود اموال را منکر شد. بنا بر روایت دیگر، روزی امام رضا 7 از او سخن به میان آوردند و ضمن لعن او فرمودند: «او قصد داشت که خداوند در آسمان و زمین عبادت نشود؛ و خداوند نیز بر خلاف میل مشرکان، نورش را تمام می‌کند...».^{۹۶} آن حضرت پس از مرگ علی بن ابی حمزه فرمودند: «او را در قبرش نشانند و از یک‌یک ائمه پرسش کردند و پاسخ داد تا به من رسید و توقف نمود. پس ضربه‌ای بر سرش زدند که با آن ضربه، قبرش مملو از آتش شد!»^{۹۷}

درباره زیاد بن مروان قندی نیز شیخ طوسی روایتی نقل کرده که حکایت از پیش‌بینی انحراف او و دوستانش توسط امام کاظم 7 دارد. هنگامی که زیاد بن مروان و ابن مسکان (یکی دیگر از واقفه) نزد امام کاظم 7 بودند، آن حضرت فرمود: هم‌اکنون بهترین اهل زمین وارد می‌شود. در همان هنگام امام رضا 7 وارد مجلس شدند و امام کاظم 7 ایشان را به سینه چسباندند و بوسیدند. سپس امام کاظم 7 رو به آن دو نفر کرده، فرمودند: «اگر حق او را انکار کنید، بر شما باد لعنت خدا و ملائکه و همه مردم! ای زیاد تو و اصحابت هرگز عزیز و گرمی نخواهید بود!» بعد از شهادت امام کاظم 7، روزی یکی از شیعیان به نام علی بن رئاب به زیاد بن مروان برخورد کرد و کلام امام

کاظم **7** را به وی گوشزد نمود؛ ولی زیاد در پاسخ گفت: «به نظرم مجنون شده‌ای!»^{۹۸}

روزی امام کاظم **7** درحالی که امام رضا **7** نیز حضور داشتند، به زیاد بن مروان فرمود: «ای زیاد! این (امام رضا) نامه‌اش همچون نامه من، فرستاده‌اش همچون فرستاده من، و کلامش همچون کلام من است»؛ ولی زیاد پس از شهادت آن حضرت، این روایت را منکر شد و به وقف قائل گردید و اموال امام را نزد خود نگه داشت.^{۹۹}

همان گونه که از این روایات به دست می‌آید، او نیز همچون علی بن ابی حمزه تا آخر عمر بر طریقه وقف بود و هیچ‌گاه حاضر به استرداد اموال امام نشد و در مقابل طلب اموال از سوی امام رضا **7** آن را انکار کرد.^{۱۰۰}

یکی از وکلای امام کاظم **7** در مصر به نام عثمان بن عیسی رواسی از دیگر سران وقف بود وی اموال بسیاری از وجوه شرعی متعلق به امام کاظم **7**، به علاوه شش کنیز در اختیار داشت. پس از شهادت امام کاظم **7**، امام رضا **7** ضمن نامه‌ای به وی چنین نگاشتند: «پدرم رحلت نموده و میراثش را تقسیم کرده‌ایم و اخبار مربوط به رحلت او درست است». امام سپس، اموال را از او طلب فرمودند؛ ولی او در پاسخ نوشت: «اگر پدرت نمرده که چیزی از این اموال به تو تعلق ندارد؛ و اگر چنان که گفته می‌شود، مرده باشد نیز به همین ترتیب! زیرا او مرا به دادن اموال به تو امر نکرده و کنیزان را نیز آزاد ساخته و با آنان ازدواج کرده‌ام».^{۱۰۱}

بنا به برخی روایات، وی سرانجام موفق به توبه شد و اموال را نزد امام رضا **7** فرستاد و بنابر خوابی که دیده بود، به همراه دو پسرش از کوفه خارج شد و به حایر (کربلا) رفت و تا آخر عمر در آن جا به عبادت مشغول بود و همان جا دفن شد و فرزندانش به کوفه بازگشتند.^{۱۰۲}

احمد بن ابی بشر سراج نیز از سران واقفه و جزء وکلای امام کاظم **7** بود. آنچه می‌تواند به عنوان دلیلی بر وکالت وی برای امام رضا **7** قلمداد شود، روایت شیخ طوسی

از «حسین بن احمد بن حسن بن علی بن فضال» است. وی نقل کرده که شیخی از اهل بغداد نزد عمویم، علی بن حسین بن فضال آمد و با او گفت‌گو و شوخی کرد. روزی به او گفت: «در دنیا بدتر از شما شیعیان یافت نمی‌شود!» عمویم گفت: «چرا؟ خدا تو را لعنت کند!» گفت: «من همسر دختر احمد بن ابی بشر سراج هستم. وی هنگام وفات، به من گفت: "ده هزار دینار از اموال موسی بن جعفر **7** نزد من بود و پس از رحلت آن حضرت، از دادن آن اموال به پسرش، علی بن موسی **7**، خودداری کردم؛ با این مدعا که موسی بن جعفر **7** نمرده است! شما را به خدا، مرا از آتش خلاص کنید و آن اموال را به علی بن موسی الرضا **7** بازگردانید!» " داماد احمد بن ابی بشر گوید: «ما حتی حبه‌ای از آن اموال را نیز به علی بن موسی **7** تحویل ندادیم و او را رها کردیم تا به آتش دوزخ درافتد و وقتی در اصل این مذهب امثال اویند، چگونه می‌توان بر روایات اینان اعتماد نمود»^{۱۰۳} این روایت، گرچه به وکالت وی صراحت ندارد، از آن‌جا که سران واقفه معمولاً جزو وکلای امام کاظم **7** بوده‌اند، وجود اموال در دست احمد بن ابی بشر، قرینه‌ای قوی بر وکالت او می‌تواند بود؛ به ویژه که وی تصریح می‌کند که این اموال از آن امام کاظم **7** و در دست من امانت بوده است. نکته جالب‌توجه در این روایت آن‌که وی قبل از وفات، از کرده‌اش پشیمان شد و در صدد توبه بر می‌آمد.

منصور بن یونس برزج نیز دیگر وکیل امام کاظم **7** است که بنا به نقل کشتی، به سبب اموالی که در دست وی بود، شهادت امام کاظم **7** را منکر شد و از تحویل اموال به امام رضا **7** امتناع نمود. امام کاظم **7** روزی به او فرمود: «امروز فرزندم علی را جانشین پس از خودم قرار دادم، برو و او را بر این امر تهنیت گفته، به او بگو که من تو را به این کار امر نمودم». وی بر امام رضا **7** وارد شد و حضرت را بر این امر تهنیت گفت ولی پس از شهادت امام کاظم **7** این موضوع را انکار نمود.^{۱۰۴}

حیان سراج نیز وکیل امام کاظم **۷** بود و با انکار شهادت آن حضرت و حبس اموال متعلق به ایشان، از پایه‌گذاران مذهب وقف گردید. کشی به وکالت وی برای آن حضرت، تصریح کرده است. بنا به نقل کشی، شروع مذهب واقفه از آن جا بود که سی هزار دینار از زکات اموال اشاعته و وجوه شرعی، توسط آنان برای دو وکیل امام کاظم **۷** در کوفه فرستاده شد که یکی از آن دو، حیان سراج بود. و این در زمانی انجام شد که امام کاظم **۷** در حبس بودند و این دو وکیل به جای حفظ آن اموال، آن‌ها را صرف خرید خانه‌ها و غلات و انجام دادن معاملات نمودند و پس از شهادت امام کاظم **۷** در میان شیعه شایع کردند که آن حضرت قائم هستند و نمرده‌اند. این دو وکیل به هنگام مرگ از فعل خود پشیمان شدند و وصیت کردند که اموال موجود در دستشان به ورثه امام کاظم **۷** بازگردانده شود؛ از این رو، بر شیعه معلوم گشت که انکار شهادت امام کاظم **۷** توسط آن دو، به سبب طمع‌ورزی نسبت به این اموال بوده است.^{۱۰۵}

غیر از این شش نفر، کسان دیگری نیز رفته‌رفته به این مذهب گرویدند که در میانشان برخی از بزرگان شیعه، هم‌چون عبدالرحمان بن حجاج نیز به چشم می‌خورد. ولی تعداد زیادی از آنان، از جمله عبدالرحمان، سریع به بطلان دعوی سران این مذهب پی‌بردند و امامت امام رضا **۷** را پذیرفتند. افرادی که به عنوان وکلای پایه‌گذار مذهب واقفه از آنان نام بردیم، آن‌هایی هستند که وکالتشان از منابع موجود به دست آمد، ولی بعید نیست در میان دیگر گروندگان و سران واقفه نیز وکلایی باشند که تصریحی نسبت به وکالتشان صورت نگرفته است.

جمع‌بندی

سازمان وکالت بنا بر شواهد تاریخی، در عصر امام صادق **۷** پایه‌ریزی شد. امام کاظم **۷** با توجه به ضرورت‌های موجود و اوضاع خفقان‌آمیز دوره امامتشان، به تقویت و

گسترش فعالیت این تشکیلات مبادرت ورزیدند. این تشکیلات، در واقع مهم‌ترین و در مواردی، تنها مسیر ارتباطی میان شیعیان در نقاط مختلف با امامانشان بود. شیعیان در مناطق سکونت خود با مراجعه به وکلای ائمه، اموال و وجوه شرعی و نیز نامه‌های حاوی سؤالاتشان از ائمه را به آنان تحویل می‌دادند و بدون آن که ناچار باشند خود رنج سفر را متحمل شوند و به مراکز استقرار امامان معصوم مراجعه کنند، پس از مدتی، پاسخ سؤالات و رسید تحویل اموال شرعی را از وکلا دریافت می‌کردند. شبکه ارتباطی وکالت، ضمن ایفای نقش ارتباطی، وظایف دیگری همچون نقش سیاسی، علمی، ارشادی و اجتماعی را نیز بر عهده داشت. از منابع موجود و با تکیه بر برخی شواهد، حدود سیزده نفر به عنوان وکلای امام کاظم **7** قابل شناسایی‌اند. متأسفانه، پس از شهادت امام کاظم **7** تعدادی از وکلای آن حضرت به طمع تصرف اموال شرعی که در تصرفشان بود، فرقه واقفه را پی ریختند، ولی امام رضا **7** با تدبیر، بر این مشکل فائق آمدند و با رهبری مدبرانه، استمرار و حتی گسترش سازمان وکالت را عملی نمودند.

پی نوشت‌ها

۱. ن.ک: محمدرضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
۲. برای نمونه، جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «قصد خروج به سمت خیبر را داشتیم؛ از این رو، نزد رسول خدا **۶** رفتم و سلام کردم و عرضه داشتیم که قصد خیبر دارم. فرمود: "هرگاه وکیل را دیدی، پانزده بار شتر از وی طلب کن". (میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، بیروت: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق، به نقل از عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۲۵۶، ح ۱). در این مورد، مشخص است که مراد، کارگزاران و نمایندگان پیامبر **۶** در اراضی خیبر بوده‌اند.
- هم‌چنین درباره حضرت فاطمه **۳** نقل شده است که پس از واگذاری فدک به آن حضرت **۳** از جانب پیامبر اکرم **۶**، وکلا و کارگزاران فاطمه **۳** در فدک حضور داشتند و به امور آن رسیدگی می‌کردند. هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، وکلا و کارگزاران حضرت فاطمه **۳** را از فدک اخراج نمود؛ (کلینی، کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۴۳، ح ۵؛ نوری، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۹۹).
- درباره امیرالمؤمنین حضرت علی **۷** نیز وکلایی برای آن حضرت **۷** گزارش شده است. برای نمونه می‌توان به موضوع مربوط به فردی اعرابی اشاره کرد که از حضرت **۷** چیزی طلب کرد و آن حضرت **۷** به وکیلش دستور دادند هزار درهم یا دینار بپردازد. وکیل پرسید: "درهم بدهم یا دینار؟" حضرت **۷** فرمودند: «هر دو نزد من به منزله دو نوع سنگ هستند. به

اعرابی آن را بده که برایش سودمندتر است». (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت: دارالاضواء، بی تا، ج ۲، ص ۱۱۸؛ نوری، پیشین، ج ۷، ص ۲۶۸).

ابو بصیر نیز نقل می کند که وقتی به امیرمؤمنان خبر رسید که طلحه و زبیر می گویند علی بدون مال است، این سخن بر آن حضرت 7 گران آمد. از این رو، به وکلایش امر فرمود که همه غلات را جمع کنند و اول سال نزد ایشان آورند. پس از جمع و فروش غلات، صد هزار درهم فراهم شد. آن حضرت 7 در حالی که پولها را مقابل خود ریخته بود، سراغ طلحه و زبیر فرستاد و به آنان فرمود: «قسم به خدا، این مال از آن من است و کسی را در آن حقی نیست». طلحه و زبیر درحالی که به صدق کلام حضرت 7 یقین داشتند و نسبت به فراوانی اموال ایشان در شگفت بودند از آن جا خارج شدند. (کلینی، پیشین، ج ۶، ص ۴۴۰؛ محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی و محمد رازی، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۴۰۳ ق، ج ۳، ص ۳۴۳؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، تهران: بی تا، ۱۳۷۶ ق، ج ۴۱، ص ۱۲۵). هم چنین در این باره می توان به توکیل عقیل به وسیله امیرمؤمنان 7 در مجلس ابوبکر یا عمر و به توکیل عبدالله بن جعفر توسط آن حضرت 7 در مجلس عثمان اشاره کرد. نوری، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۳ و ج ۳، ص ۲۵۷). روشن است که این موارد، مربوط به کارگزاران یا خدومه امیرالمؤمنین 7 در امور شخصی و یا حکومتی است و با مفهوم وکالت در پژوهش حاضر تفاوت دارد.

درباره امام حسن مجتبی 7 نیز نقل شده که مردی از آن حضرت 7 چیزی طلب کرد و آن جناب وکیلشان را طلبیدند و پس از محاسبه مایحتاج و نفقات، اضافه اموال را به آن مرد دادند. (اربلی، کشف الغمّه فی معرفه الائمه، بی جا، نشر ادب الحوزه و کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۸۱؛ کمال الدین محمد بن طلحه شافعی، مطالب السئول فی مناقب آل

الرسول **۶**، تحقیق ماجد بن احمد العطیه، بیروت: مؤسسه ام القرى، ۱۴۲۰ ق، ص ۳۴۵؛ نوری، پیشین، ج ۷، ص ۲۷۰).

۳. مؤید این مدعا، روایتی از امام صادق **۷** است که فرمود: «ارتدّ الناس بعد قتل الحسين **۷** الا ثلاثه: ابوخالد الکابلی و یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم، ثم إن الناس لحقوا و کثروا». (کشّی، رجال کشّی، تلخیص شیخ طوسی، با نام اختیار المعرفه الرجال، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷، ص ۱۲۳، ح ۱۹۴)؛ مفهوم این روایت، کم‌توجهی مردم در دوران پس از امام حسین **۷** به رعایت و ادای حقوق اهل بیت **۷** است، زیرا بصیرت لازم را در این باره نداشتند. البته در سایه تلاش‌ها و روشن‌گری‌های امام سجاد **۷** و امام باقر **۷** تعداد پیروان آنان رو به فزونی نهاد.

۴. شیخ طوسی، امالی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۵۴؛ مجلسی، پیشین، ج ۴۶، ص ۳۶۰.

۵. بنابر یک احتمال در عبارت شیخ طوسی در کتاب الغیبه، ص ۲۰۹، حمران بن اعین می‌تواند وکیل امام باقر **۷** به شمار آید. شیخ طوسی در بخش معرفی وکلای ممدوح ائمه **۷** قبل از عصر غیبت، به نام حمران بن اعین و روایتی از امام باقر **۷** در مدح او اشاره نموده است و با توجه به این‌که حمران در عصر امام صادق **۷** از دنیا رفته است، احتمال وکالت وی هم برای امام صادق **۷** و هم امام باقر **۷** می‌رود. هرچند چنین احتمالی منتفی نیست، نیازمند شواهد قطعی‌تری است.

۶. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، بیروت: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۲ ق، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۷. سیدحسین مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ترجمه هاشم ایزدپناه، نیوجرسی:

نشر داروین، ۱۳۷۴، ص ۲۰.

۸. ابن شهر اشوب، پیشین، ج ۴، ص ۲۲۵.

۹. قطب الدین رواندی، *الخرائج و الجرائح*، تحقیق مؤسسه الامام المهدی 7، قم: مؤسسه المهدی 7، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۷۷۷.
۱۰. ابن شهر آشوب، *پیشین*، ج ۴، ص ۲۲۰؛ کلینی، ج ۱، ص ۴۷۵، ح ۶.
۱۱. جاسم حسین، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*، ترجمه سیدمحمدتقی آیت الهی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۷، ص ۱۳۴.
۱۲. نجاشی، *رجال*، قم: مکتبه الداوری، بی تا، ص ۲۲۹؛ کشی، *پیشین*، ص ۲۵۸، ح ۴۷۷؛ نوبختی، *فرق الشیعه*، تصحیح محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۹۳۶ م، ص ۸۴-۸۵.
۱۳. شواهد و مستندات برخورد امام کاظم 7 با سران واقفه را در بحث ریزش‌های سازمان وکالت پس از شهادت ایشان ملاحظه کنید.
۱۴. تفصیل این روایت را در بخش معرفی وکلا از این مقاله در معرفی علی بن یقطین ملاحظه کنید.
۱۵. رواندی، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۲۸-۳۳۱، ح ۲۲.
۱۶. کلینی، *پیشین*، ج ۱، ص ۳۱۲، ح ۸.
۱۷. همان، ج ۸، ص ۱۲۴، ح ۹۵.
۱۸. کشی، *پیشین*، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱.
۱۹. نجاشی، *پیشین*، ص ۲۲۹.
۲۰. همان، ص ۳۱۱.
۲۱. کشی، *پیشین*، ص ۵۹۸، ح ۱۱۲۰.
۲۲. همان، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸.

۲۳. شیخ طوسی، کتاب الغیبة، پیشین، ص ۲۱۰.
۲۴. کشی، پیشین، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵.
۲۵. کلینی، ج ۲، ص ۲۰۹.
۲۶. کشی، پیشین، ص ۳۲۷، ح ۵۹۲.
۲۷. همان، ص ۳۲۹، ح ۵۹۷.
۲۸. همان، ص ۳۲۸، ح ۵۹۵؛ شیخ طوسی، پیشین، ص ۲۱۰.
۲۹. همان، ص ۳۲۲، ح ۵۸۵؛ همان، ص ۲۱۰.
۳۰. کشی، پیشین، ص ۱۳۵، ح ۲۱۶.
۳۱. همان، ص ۵۰۹، ح ۹۸۲.
۳۲. شیخ طوسی، رجال طوسی، نجف: مکتبة الحیدریه، ۱۳۸۰ ق، ص ۲۳۰ و ۳۵۳.
۳۳. شیخ طوسی، پیشین، ص ۲۱۰.
۳۴. نجاشی، پیشین، ص ۱۶۵.
۳۵. حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی، رجال، قم: رضی، ۱۴۰۲ ق، ص ۱۱۳.
۳۶. مسعودی، اثبات الوصیة، نجف، بی نا، ۱۹۹۵، ص ۲۱۳.
۳۷. شیخ طوسی، پیشین، ص ۲۱۰؛ مجلسی، پیشین، ج ۴۷، ص ۳۴۳.
۳۸. کشی، پیشین، ص ۴۳۱، ح ۸۰۸.
۳۹. علامه ملا عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، نجف: مکتبة المرتضویه، ۱۳۵۰، ج ۲، رقم ۶۳۵۶.
۴۰. جاسم حسین، پیشین، ص ۱۳۷.
۴۱. شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حج الله علی العباد، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ ق،

ص ۲۲۸.

۴۲. کشی، پیشین، ص ۴۴۲، ح ۸۳۰.

۴۳. همان، ص ۴۴۱، ح ۸۲۹.

۴۴. مامقانی، پیشین، ج ۲، رقم ۶۳۵۶؛ سیدابوالقاسم بن علی اکبر موسوی خوی، معجم رجال الحدیث، بیروت: بی‌نا، ۱۹۳۸ م، ج ۹، ص ۳۲۲. (مرحوم خوی و مامقانی جمله یاد شده را دلیل بر مدح وی دانسته‌اند).

۴۵. نجاشی، پیشین، ص ۱۶۵.

۴۶. شیخ طوسی، پیشین، ص ۴۷.

۴۷. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۶.

۴۸. مامقانی، پیشین، ج ۲، رقم ۶۳۵۶.

۴۹. همان، ج ۲، رقم ۶۳۵۶.

۵۰. نجاشی، پیشین، ص ۱۶۵؛ شیخ طوسی، الفهرست، قم: منشورات رضی، بی‌نا، ص ۱۰۸.

۵۱. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، پیشین، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۵۲. کشی، پیشین، ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸.

۵۳. شیخ طوسی، رجال، پیشین، ص ۲۳۲ و ۳۴۰ و ۳۵۹.

۵۴. ابن شعله حرانی، تحف العقول عن آل الرسول 6، نجف: بی‌نا، ۱۹۹۶ م، ص ۲۲۳.

۵۵. جاسم حسین، پیشین، ص ۱۳۶ و ۱۵۷.

۵۶. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، پیشین، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۵۷. کشی، پیشین، ص ۵۸۷، ح ۱۰۹۸.

۵۸. همان، ص ۵۸۶، ح ۱۰۹۷.

۵۹. همان، ص ۵۸۵، ح ۱۰۹۶.
۶۰. همان.
۶۱. نجاشی، پیشین، ص ۱۳۹؛ شیخ طوسی، فهرست، پیشین، ص ۸۳.
۶۲. شیخ طوسی، رجال، پیشین، ص ۳۵۴.
۶۳. مراد حضرت ۷ از این جمله، آن است که شما با دیدن من که امام معصوم و از نسل رسول خدا ۶ هستم، گویا خود آن حضرت ۶ را دیده‌اید.
۶۴. این جمله ممکن است تعلیلی برای جمله قبل باشد و مفهومی آن است که من نمازم را در محضر پیامبر ۶ و اهل بیتش اقامه کرده و می‌کنم. بنابراین، دیدن من هم‌چون دیدن رسول خداست. همچنین مراد حضرت ۷ می‌تواند بیان شدت تقیه و فضای خفقان‌آمیز باشد. بدین معنا که فرموده: «شدت تقیه به حدی است که من نمازهایم را با اقتدا به ائمه جماعت از مخالفان به جای می‌آورم. بنابراین، ورود شما به مدینه صلاح نیست».
۶۵. کشی، پیشین، ص ۴۳۶، ح ۸۲۱.
۶۶. همان، ص ۴۳۳، ح ۸۱۷.
۶۷. شیخ طوسی، فهرست، پیشین، ص ۹۰.
۶۸. مامقانی، پیشین، ج ۲، رقم ۸۵۶۴.
۶۹. روایات مربوط به علی بن یقظین را در رجال کشی، ص ۴۳۰-۴۳۷، ح ۸۰۵-۸۲۴ ببینید.
۷۰. شیخ طوسی، پیشین، ص ۹۰.
۷۱. همو، رجال، پیشین، ص ۳۳۵، ۳۹۴ و ۳۶۳.
۷۲. همو، فهرست، پیشین، ص ۱۸۲.
۷۳. مامقانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۹، فایده بیست و دوم؛ ج ۳، ص ۳۴۴، رقم ۱۳۳۶۵، به

نقل از رساله شیخ مفید در ردِّ بر اصحاب عدد.

۷۴. نجاشی، پیشین، ص ۳۱۱.
۷۵. کشی، پیشین، ص ۳۳۲، ح ۶۰۷، ص ۳۳۳، ح ۶۱۰؛ ص ۳۴۵، ح ۶۳۹؛ ص ۳۸۵-۳۸۸، ح ۸۲۰-۸۲۸؛ مامقانی، ج ۳، رقم ۱۳۳۶۵.
۷۶. کشی، همان، ص ۳۸۸، ح ۷۲۵.
۷۷. نجاشی، پیشین، ص ۳۱۱.
۷۸. کشی، پیشین، ص ۳۸۶، ح ۷۲۱.
۷۹. همان، ص ۳۸۶، ح ۷۲۲.
۸۰. همان، ص ۳۸۷، ح ۷۲۳.
۸۱. همان، ص ۴۵۳، ح ۸۵۷؛ شیخ طوسی، رجال، پیشین، ص ۳۴۴؛ علامه حلی، پیشین، ص ۲۳؛ مامقانی، پیشین، ج ۱، رقم ۶۴۹.
۸۲. شیخ طوسی، کتاب الغیبة، پیشین، ص ۲۰۹.
۸۳. همان، ص ۲۱۰.
۸۴. علامه حلی، پیشین، ص ۴.
۸۵. ابن داوود حلی، رجال ابن داوود، نجف: مطبعة الحیدریه، قم: منشورات رضی، ۱۳۹۲.
- ق، ص ۳۱؛ مامقانی، پیشین، ج ۱، رقم ۱۰۶.
۸۶. شیخ طوسی، رجال، پیشین، ص ۳۶۹.
۸۷. مامقانی، پیشین، ج ۱، رقم ۱۰۶.
۸۸. همان.
۸۹. علامه حلی، پیشین، ص ۴.

۹۰. ابن داوود، پیشین، ص ۳۱-۳۲؛ مامقانی، پیشین، ج ۱، رقم ۱۰۶.
۹۱. سیدحسین مدرسی طباطبائی، پیشین، ص ۸۵.
۹۲. ن. ک: کشتی، پیشین، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱ و ص ۴۶۷، ح ۸۸۸ و ص ۴۰۵، ح ۷۵۹؛ شیخ طوسی، کتاب الغیبة، پیشین، ص ۲۱۳.
۹۳. کشتی، پیشین، ص ۴۰۳-۴۰۴، ح ۷۵۴ و ۷۵۷؛ بدین سبب، امام رضا **7** می فرمود:
«الواقفه هم حمیر الشیعه!» (همان، ص ۴۶۰، ح ۸۷۲).
۹۴. همان، ص ۴۶۶-۴۶۷، ح ۸۸۷ و ص ۴۶۸، ح ۸۹۳؛ شیخ طوسی، پیشین، ص ۴۵؛ مجلسی، پیشین، ج ۴۹، ص ۱۷، شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا **7**، نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۹.
۹۵. شیخ طوسی، پیشین، ص ۴۳.
۹۶. همان، ص ۴۳ و ۴۶؛ کشتی، پیشین، ص ۴۴۵، ح ۸۳۷.
۹۷. کشتی، پیشین، ص ۴۰۳، ح ۷۵۵ و ص ۴۴۴، ح ۸۳۳ و ۸۳۴.
۹۸. شیخ طوسی، پیشین، ص ۴۵.
۹۹. شیخ صدوق، پیشین، ج ۲، ص ۳۹.
۱۰۰. شیخ طوسی، پیشین، ص ۴۳.
۱۰۱. کشتی، پیشین، ص ۵۹۸، ح ۱۱۲۰.
۱۰۲. همان، ص ۵۹۸، ح ۱۱۱۷-۱۱۱۸.
۱۰۳. شیخ طوسی، پیشین، ص ۴۴.
۱۰۴. کشتی، پیشین، ص ۴۶۸، ح ۸۹۳.
۱۰۵. همان، ص ۴۵۹، ح ۸۷۱.